

بیوگرافی

حضرت آیه الله العظمی آقای شیخ محمد صالح

علامه حائری مازندرانی مدظله العالی مقیم سمنان

منضم با مقاله ای در ابطال وحدت وجود

چاپ اول

بهاء ۱۵ ریال



بنیاد محقق طباطبائی

چاپ فرهنگ - دزفول

BP

۵۵/۳

۱/۲۲

ب ۹

۱۳۴۸

محقق طباطبائی

۲۱/۱/۱۸

بیوگرافی

حضرت آیه الله العظمی آقای شیخ محمد صالح

علامه حائری مازندرانی مدظله العالی مقیم سمنان

منضم با مقاله ای در ابطال وحدت وجود

چاپ اول

بهاء ۱۵ ریال

چاپ فرهنگ - دزفول



بنیاد محقق طباطبائی



تمثال مبارک حضرت تاج الاسلام و المسلمین شیخ الفقیہ المجددین زعمیم الملہ والدین آیہ اللہ العظمیٰ
 و مولانا الاعظم آقا شیخ محمد صالح حائری معروف بعلامہ مازندرانی مدظلہ الشریف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیوگرافی حضرت مستطاب آية الله العظمی استاد الفقاهة والاجتهاد
وهادی سبیل الرشاد ، الفقیه الوجیه النبیه ، المولی الاعظم
شیخ الطائفه ، المحقق التحریر ، والعلامة الکبیر ، الصراط الواضح
الشیخ محمد صالح الحائری المازندرانی المشهور بالعلامة ، ثمرة
شجرة العلم والتقوی ، متع الله المسلمین بطول بقائه مقیم سمنان
بقلم جناب آقای حسین عمادزاده استاد محترم دانشکده الهیات و
معارف اسلامی ومقاله مهم ومستدلی در حکم تدریس و تدریس کتب
حکمت و کلام سؤالات جمعی از فضلا ودانشمندان بتقریر خود آقای
علامه تحریر می گردد تا مؤمنین وعلاقمندان نسبت بتالیفات و
آثار علمی گرانبها و پرارج معظم له آشنائی بیشتر حاصل فرمایند
دزفول - تیر ماه ۱۳۴۸ - حاج غلامحسین سنگری

بیوگرافی حضرت آیت الله شیخ محمد صالح حائری مازندرانی مقیم سمنان
بقلم آقای حسین عمادزاده استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی



بنیاد محقق طباطبائی

یکی از علماء بزرگ و مراجعیکه به آثار و مآثر ایشان بر خوردم حضرت حجت الاسلام آیت الله شیخ محمد صالح حائری علامه مازندرانی مقیم سمنان مؤلف حکمت بوعلی سینا و احیا کننده فلسفه اسلامی است که لازم است مختصری از بیوگرافی معظم له را از نظر خوانندگان گرامی بگذرانم.

اکثر فضلاء دانشمندان آثار ادبی و فلسفی آیت الله علامه را مطالعه کرده اند آیت الله علامه از بیوت علم و دانش و وارث علمای بزرگ شیعه و از مراجع تقلیدی باشند امروز از مفاخر جهان اسلام و صاحب تألیفات و تصنیفات نفیس در علوم اسلامی هستند و در جوامع اسلامی موقعیت بسزائی دارند در رشته فلسفه، حکمت، ادبیات، فقه و اصول کتب زیادی تألیف فرموده اند از ابتکارات معظم له انطباق عقاید فلسفی با عقاید اسلامی است که از هر جهت بدیع و قابل توجه می باشد معظم له علاوه بر احراز عالیت ترین درجه اجتهاد دارای طبعی روان و قریحه ای سرشار است قطعات و قصائد ایشان در زبان فارسی و مخصوصاً عربی زیباترین آثار ادبیات تلقی شده است. حضرت آیت الله علامه فرزند آیت الله شیخ فضل الله مجتهد مازندرانی متوفی بسال ۱۳۴۶ هجری از مراجع بزرگ و صاحب رساله عملیه می باشند تولد آیت الله علامه در سال ۱۲۹۸ قمری در کربلا رخ داد و پدر فقیه فقید ما، تاریخچی چنین در تولد فرزند گفته اند.

۱۷۴۶

باليمن والاقبال یشد و طربا
الفضل بان انجب اما و ابا
و حق للمجد الاثیل لوصبا

هلمل طیر العندلیب معربا
افصح عن مولود فضل شهد
صباله المجد الاثیل شائقا

فضل من الله حباه الله فضل الله فضل الله من حيث حبا

والده النحرير قد ارخه بالخالف الصالح قولو امر حبا

(۱۲۹۸) قمری

آقای علامه در آغوش مهر و محبت مادری که دختر آیت اله حاج ملا یوسف
استر آبادی صاحب کتاب صیغ العقود و شهادات است تربیت شده و در خاندان
علم و فضیلت نشو و نما یافته و در محیط دانش و بینش بزرگ شده و مقدمات را از
محضر آخوند ملا عباس اخفش و آخوند ملا علی سیبویه فرا گرفته و برای تکمیل
علوم به نجف رفته و در سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۲۴ در نجف بتکمیل علوم فقه و اصول
و تحقیق و تتبع در معقول و منقول ادامه دادند.

آقای علامه در اوایل بلوغ بسرحد اجتهاد رسیده و مورد تصدیق اسانید
وقت گردید چنانچه رساله غساله را قبل از تشریف به نجف بمدرس آیت اله طوسی
نگاشته و در زیارتیه که اول و نیمه رجب مرحوم آخوند خراسانی در کربلا درس
غساله در صحن حضرت سیدالشهدا می گفتند این رساله را دیدند و آقای علامه
را به نجف بردند و از شاگردان بزرگ و درجه اول حوزه درس آخوند شدند .
در عنفوان جوانی کتب کلی طبیعی - در تجری - در شبهه محصوره در قاعده
ید - در زکوت در احکام کفار در حاشیه نجات العباد بنحو استدلال کتاب
طهارت و چند رساله دیگر نگاشته اند که همه موجود است .

آقای علامه کفایه را منظومه و بنام سبیکت الذهب تنظیم کردند و کتاب
سبائك را نوشتند که مرحوم آخوند خراسانی چون دیدند جلد دوم کفایه را از
روی سبیکت الذهب تالیف فرمودند و تا تعادل و تراجیح که در مدرس آن مرحوم
با تحقیق و تحلیل و احاطه بتمام افکار استاد خود حتی آنچه بعد از فراغ از درس

مذاکره با استاد میشد همه را نگاشتند و همچنین آخوند کتاب وقف را بامراجعه بدو کتاب در وقف مفصل و مختصر که آقای علامه در مدرسه آن مرحوم تالیف کرده بودند تالیف فرمودند و رساله وقف و منجزات مریض را که نمونه بارز قدرت فقاہت معظم له است چاپ کردم در ایام تعطیلی که با آقای آقا ضیاء عراقی در جزیره ای که بنام حسین مظلوم در کوفه است رفته بودند کتاب وقف و مختصر را بمرحوم آخوند نشان دادند ایشان گفته بودند دیگر من چه بنویسم .

آقای علامه در معقول شاگرد حاج ملا اسمعیل بروجرودی حائری بوده اند که از معمرین علمای حکما بوده و بیش از صد سال از عمر او گذشته که در سال ۱۳۱۹ در نجف در گذشت و از متصّلین در اصالت مآهیت بوده و چنانچه میفرمودند اهل خبره او را از صدر المتألهین شیرازی اعلم می دانستند چنانچه مرحوم آخوند خراسانی در مجلس فاتحه او در نجف اشرف در ضمن معرفی مرحوم شیخ کاظم باحضور اکثر مجتهدین بزرگ نجف برخاست بطوریکه عبا از دوش او افتاد و خطاب به شیخ کاظم نمود گفتند در معرفی قصور کردی و باصدای بلند و حرکت دست فرمود اعلم بالحکماً والمجتهدین و افضل المتألهین بوده است ولی متأفانه تألیفاتش از دست رفت .

آقای علامه در نجف تحصیلات خود را خدمت مرحوم حاجی میرزا حسین میرزا خلیل و آخوند خراسانی تمام کرد و پس از دوازده سال از نجف اشرف به علت کسالت ضعف چشم بایران آمد ، و مدتی در تهران بمعالجه پرداخته پس از آن بیمار فروش (آمل) مسقط الراس خویش رحل اقامت انداختند و مرجع مقلدین بودند و از آنجا بسمنان رفته که هم اکنون سالها است در سمنان اقامت دارند و مدرس و مکتبه ایشان منزل و محفل اهل علم و ادب است که دانشمندان



از اطراف بملاقات ایشان میشتابند و بدون تردید آقای علامه از بزرگترین علماء جامع متبحر معاصر می باشند آقای علامه پنجاه سال است در ایران از مراجع مسلم و مورد احترام اکثر بلاد اسلامی و از مشایخ اجازات روایتی میباشند تنها کسی که از گذشتگان علماء نجف سلسه روایت را به يك واسطه بصاحب جواهر میرسانند آقای علامه میباشند .

آقای علامه در قدرت ادبی به عربی و فارسی شاخص در نظر اساتید فن در عراق و ایران مسلم و باستانی تعظیم و تکریم میشوند و بهترین شاهد گفتار اشعار مقدمه سبیکت الذهب است که در سال ۱۳۴۳ قمری چاپ شده آقای علامه بیش از سیصد مجلد کتاب و رسائل تألیف و تصنیف دارند که همه در کتابخانه منزل ایشان موجود و مہیای چاپ است و در کتب رجال و فهرست مانند الذریعه و کتب علمای معاصر و ریحانت الادب و غیره برخی از آنها نامبرده شده .

باید اقرار کرد که مقام این فقیه اصولی ، رجالی ، ادیب لغوی ، خطیب بلیغ کلامی - بالاتر از آن است که به نظم و سرودن قصاید توصیف شده لکن از نظر بیان حقایق و جامعیت علم و عمل و تقوی و فضیلت و کمال نفسانی که نباید هیچ کمالی را پنهان داشت و کتمان نمود چنانچه اکثر بزرگان علمای سابق در جنبه های ادبی دست قوی داشته و دارای دیوانها بودند چنانچه شیخ حر عاملی در امل الامل میفرماید عالمیکه ذوق ادبی دارد بهتر اخبار آل محمد (ص) و کتاب سنت را می فهمد و غالباً رای و فتوای او اصابت با واقع و حقیقت دارد و باز نا گفته نگذریم که هر يك از علمای بزرگ جامع علم و حکمت و ادب در يك قسمت مهارت و تخصص و استادی داشتند ولی مؤلف بزرگوار حکمت بوعلی سینا در تمام فنون بدیعه بشهادات آثار مطبوعه استاد و مجتهد و دارای فکر مبتکر

و رأی صائب ممتاز می باشند و این سخن مبالغه نیست بلکه شاهد صادق کتب
تالیفی ایشان است

شهرت علمی و جامعیت و حذاقت شمس فقهی آقای علامه در همان عصر در
حوزه علمی نجف و کربلا طنین انداز بوده بطوریکه مرحوم آیت الله میرزا
محمدتقی شیرازی در سی و پنج سال قبل ضمن دستخطی که بایران فرستادند
احتیاطات خود را بایشان ارجاع فرمودند و این فامه در رساله لوح محفوظ
ایشان گراور شده است .

(افکار و عقاید آیت الله علامه)

در مصاحباتیکه با حضرت استاد معظم مد ظلله العالی داشته و از مکاتبات
ایشان دریافت نموده ام نکات حساسی از معارف عالیه اسلام که هر یک را با دلائل
دقیق و براهین عمیق اثبات فرموده اند در معرض افکار خوانندگان می گذارم تا
همه متفکرین از آن بهره مند گردند .

۱ - اصالت ماهیت جزئیه بمعنای (مابه هوو) و مجعولیت آن بدون هیچ
ضمیمه .

۲ - نفی وجود کلی طبیعی در خارج که رساله مفرده ای بسیار نفیس در
اوایل بلوغ در نجف اشرف در این موضوع تالیف نموده اند .

۳ - نفی وجود ذهنی ارتسامی و اینکه مجردات نقوش و ارتسامات پذیر
نیست و اینکه وجود ذهنی عبارت از انکشاف نفس الامر و واقعیات و فرضیات مفرده
بحمل اولی است که واقعیتش بهمان فرض و حمل اولی است و بالجمله نحوه وجودیکه
مقابل وجود خارجی است منکشف شدن ذوات معلومات با نفسهابر جوهر نفس است .

۴ - حقیقت علم همین جوهر عقل است علی مراتبه عند انکشاف ذات المعلوم و

ارتفاع الحجب بین العقل و بین ذوات المعلومات و علم از مقوله کیف نیست و کیفیات نفسانیه از شروط و معدّات برای رفع حجات و فعلیت انکشاف ذات در نفوس متعارفه نه نفوس کامله است و این طریق یکی از طرق رفع اشکال تداخل مقولات و اجتماع جوهر و عرض است .

۵ - مبیّنت بین علت و معلول بحسب حقیقت از ضروریات است و فافا للشیخ فی الشفاء جماعه و مسانخت حقیقیه محال است و مناسبات بین علت و معلول بوجود دیگری است که از آن جمله امکان و عدم امتناع از تعلق قدرت بآن ممکن الوجود است .

۶ - واجب الوجود سبحانه تعالی بمجرد فرض و توجه باین معنی ثابت میشود و گرنه خلف لازم آید و مؤلف محترم حکمت بعوعلی ابتکاراتی در اثبات واجب تعالی به نفس ذاته سبحانه دارند که از آن جمله اوست دلیل بر هر دلیل و برهان بر هر برهان و علی کلشی و فافا للشیخ فی الاشارات و غیره .

۷ - واجب الوجود بالذات مستقنی از اثبات صفات است و مستجمع کمالات بودن واجب الوجود ضروری است و احتیاج به بحث در جهات دیگر است مانند حضوری بودن علم الله تعالی بکل موجود و معدوم باین معنی که به نسبت واحده محیط است بهمه چیز بدون توسیط صورتی و همچنین بیک نسبت بمتقدم و متاخر محیط است و چون مجرد از زمان و مکان است تدریج و تدرج و حالات منتظره در او معقول نیست و بقاء او سبحانه هم امتدادی نیست و مجرد از امتداد است و محیط به ممتد است .

۸ - فعل الهی نسبت به همه مصثوعات و موضوعات یکی است و مستکمل به فعل نیست و فعل بعد از فعل نیست بلکه معقولات مترتب است و هر چیزی که مرهون بوقت و محل

خاص خویش است برای او دفعتاً واحده بصقع واحد حاصل است .

معظم له معتقدند قاعدت الواحد لا یصدر منه الا الواحد تمام نیست زیرا علت
العلل بازاء هر معلولی محتاج بحیثیتی خاص نیست بلکه نفس ذات بدون هیچ
حیثیتی زائد ولو بتحلیل فرضی فاعل و خالق کلتی است قل الله خالق کلتی و
هو الواحد القهار .

۹ - یکی دیگر از افکار ممتاز ایشان این است که عالم بجمیع اجزائه
وارکانه حادث حقیقی و مسبوق به عدم صریح و واقعی است یعنی هیچ ممکن الوجودی
حتی عقول و مجردات علی القول بوجودها وجود ازلی ندارند که همیشه دوش
بدوش واجب تعالی موجود باشد .

بلکه تأثیر در ممکن ازلی الوجود معقول نیست و مستلزم ایجاب است و ایجاب
نقص است و اختیار از کمالات ذاتیه حق سبحانه است و عدم سابق واقعی دارای
صورت و ظرفی نیست که میان متقدم و متاخر فاصل باشد و یا امتداد ازل ممتد
باشد و ذات واجب تعالی بازل و ابد و متقدم و متاخر بیک نسبت واحده محیط است
و معیت دارد و در عین حال ما قبل صقع خاص هر ممکن از وجود آن ممکن
خالی و بوجود واجب تعالی سبحانه محاط است .

۱۰ - صادر اول افضل و اکمل اشیاء و صورت کل حقایق است و عقول عشره
و سایر عقول از قوای نفس اوست و با نفس او متحد است و آن منحصر در حقیقت
محمدیه (ص) است که مشیت حق سبحانه می باشد و چون اراده ذاتیه تجلی بر این
مشیت نموده مشیت را بکار می اندازد و موجودات علی مراتبها حاصل میشود .

۱۱ - ایشان معتقدند اعاده معدوم بعینه جایز است و معلومات جزئیه
بوجود و عدم تغییر نمیکند و همان معلوم جزئی عود میکند اگر چه نفوس هم

در نفخه اماته فانی شود و تشخیص جسد به نفس آنهم بر تقدیر بقاء نفس همانا معادیکه قرآن بدان گواهی میدهد تأمین نمیکند و شبهه آکل و ماکول را به وجوه عدیده مبتکره ریشه کن کرده اند .

۱۲ - اجسام در قبول خرق و التیام و تخلخل و تکاثف و قبض و بسط و جمع

و تفریق متساوی و متشابه است و فرق بین اجسام فلکی و اجسام سفلی در این عوارض کزاف و تحکم است و معراج جسمانی حق است چنانکه در رساله معراجیه تحقیق کرده اند و شبهات را رفع نموده و انشاء الله در کتب رسائل چاپ خواهد شد.

۱۳ - میگویند سمع و بصر الهی حقیقی است و بدون آلات و مانند علم

عین ذات است و ارجاع انواع ادراکات بعلم و ارجاع بعضی به بعضی باطل است در رساله خیر المصیر الی السميع البصیر برهانا تحقیق شده .

۱۴ - جبر و تفویض باطل است و در آخرین مراحله اختیار محفوظ و در

تشخیص حد وسط که امر بین الامرین است متجاوز از ۲۵۰ وجه ملهم شده و در این موضوع رساله ای نوشته اند بنام الوحی العریض فی نفی الجبر و التفویض (فارسی).

۱۵ - اثبات اصالت ماهیت که هزاران نکات حساس در آن بکار رفته و

خود کتاب حکمت بوعلی شاهد صادق مدعی است . از جمله شاهکارهای نظریات

مؤلف معظم مبحث اصالت ماهیت و نفی اصالت وجود است که آقای علامه نه تنها

آنها باطل میدانند و کلیه شبهاتی که موجب این نظریه شده پاسخ دقیق و عمیق

داده اند بلکه آنها را در توحید اسلامی خطرناک میدانند و معتقدند که مبنای دعوت

اسلام و قرآن و جمیع شرایع و خطب و ادعیه ماثوره و نظریه اهل بیت عصمت و جمیع

فقها و محدثین در توحید بر خلع انداد و تنزیه واجب سبحانه تعالی از سنج و

مسانحت و مجانست و مشابَهت و مماثلت و کفو و نظیر است و این طریقه بر تقدیر

صحت و تسلیم اصالت وجود موجب وحدت واجب الوجود ممکنات الوجود در سنخ حقیقی و قوام حقیقی واجب تعالی است که آن را تعیین در حقیقت وجود نمودند خواهد بود و مرتبه وجود واجب سبحانه اشد و اکمل و اتم و فوق التمام بنحو غیر متناهی قرار دادن این خطر را که سنخیت حقیقی است رفع نمی کند و آنکه این اندازه سنك بسینه زدن در اثبات وحدت سخنی جامع حقیقی کمالی را برای واجب تعالی بدست نمی دهد چه کمال در این است که حقیقت واجب تقدست اسمائه حقیقی و خاص بآن ذات ربوبی سبحانه باشد و هیچ موجودی سر موئی در آن سهیم و شریک نباشد و سخن در این باب بسیار است رجوع شود به جلد ۳ حکمت بوعلی سینا پس بهترین دلیل فلسفی و اسلامی بر اثبات توحید و خلافت حق مبین است بعدم سنخیت است و بر خلاف عقاید دسته ای از صوفیه و وحدت وجودیها که برای حق سنخیت و سلسله مراتب قائل هستند و وجود را ذات مـراتب می شناسند و مؤلف محترم نظریه شیخ اشراق و ملا صدرا را در این عقیده بدلائل بارزی انکار و باطل دانسته اند و تنها کسی که دامن همت بکمر زد و با براهین قاطعه در مقابل صفوف متناوب معتقد باصالت وجود اصالت ماهیت را مبرهن و مدلل ساخته و کلیه شکوک و فرق راریشه کن کرده مؤلف معظم کتاب حکمت بوعلی سینا میباشند .

آثار و مؤلفات آیت الله علامه

آیت اله علامه در حدود سی صد کتاب رساله در فنون مختلف تألیف فرموده اند که بجز عده معدودی مابقی آماده طبع است و ما اینک بطور اختصار و فهرست وار چند جلدی از آنها را نام میبریم .

۱ - کتاب تعلیقیه در احکام خمس - تعلیقیه در مهمات رسائل - تلخیص الکفایه

حاشیه کتاب استاد طوسی - منظومه سبیکت الذهب - در نظم کفایت الاصول که از ابتکارات بی سابقه است - نجات العباد - حواشی ریاض - کتاب نکاح و طلاق در اسلام - کتاب تجارت - سیمای ایمان - الباقیات الصالحات رساله در تحریم بقا بر تقلید میت - سبائك الذهب - قضا و شهادات - ذخیرت العباد - لوح محفوظ قبلت المصلین - العلم المنصوب (سئالات آیت اله میلانی) لیلت المتهجدین - رساله در نفی عول و تعصیب - رساله در رد وهابیه و بابیه - تاریخ دنیا و دین - خاتمیت محمد (ص) - حکمت بوعلی سینا (در ۵ مجلد) بدایع الحکم - بوارق الافهام فی شرح شوارق الالهام و رساله ید و بیضادر اثبات وجود ذهنی - الیدین القویم در ربط حادث بعدم - کتاب بناء مهدوم فی اعادت المعدوم - المثل الاعلی در مذهب مثلی افلاطون - رساله در اتحاد عاقل و معقول - کتاب جبر و تفویض - معارف الامامیه (۱۰ مجلد) خیر المصیر الی اسمیع البصیر - رساله در رد استدالات - الاصدرا الزندالواری فی حل منطق السبزواری کلمات الحجج - خرد در امامت - تخمیس الفیه ابن مالک - تفسیر منظوم قرآن و غیرها .

آیت اله علامه در ادبیات که در عرف علمای اسلام مشحون بر ۲۵ علم است استاد مسلم در اکثر فنون ادب سر لوحه افتخار معاصرین میباشد بهترین نمونه ادبی معظم له دیوان فارسی و دیوان عربی ایشان است که در چندین مجلد تنظیم شده فقط یک مجلد از دیوان در احوال ائمه چاپ شده چنانچه در جای خود گفته ایم ادب بطور کلی دو قسم است ادب درسی و ادب نفسی و ناظم بزرگوار دیوان الادب در هر دو قسمت نمونه بارز این حقیقت هستند .

در ادب نفسی دارای سجایای فاضله و ملکات نفسانی و اخلاق بسیار متواضع و مراقب و هوشیار و مهماننواز و گرم مأنوس و مألوف که برآستی هر کس بامعظم له

برخورد داشته فریفته ملکات فاضله و اخلاق ایشان شده و در ادب درسی نمونه بارز آن در آثار قلمی و ادبی معظم له مشهور است قصیده نبویه - میمیه - نونیه - مصریت العجم - فحیه - بقیعیه - وقصائد رضویه و غیره همه شاهد مدعا است

دیوان الادب

ادب و ادبیات و آداب یک سلسه از احساسات و ادراکات هر قوم و ملت است که در قالب الفاظ منشور و منظوم زبان ملی آن قوم و ملت ریخته میشود هر چه دامنه لغات آنها وسیعتر باشد آداب و شئون ملی آنها را عمیقتر مینماید . ادب نفسی و ادب درسی که عبارت از احساسات و ادراکات و تعلیم و تربیت ملی باشد مجموعه آداب و شئون ملیت را تشکیل میدهد در باره آداب هر قوم میتوان از آثار ادبی آنها حد اکثر استفاده را نموده و به تمام شئون اجتماعی یک قوم واقف شد دیوان الادب بدین جهت نامیده شده که ادب و آداب و ادبیات اسلامی در آن نمودار بلکه نمونه بارز آداب ملی اسلامی است و چون اسلام مدیون پیشوایانی است که در راه نشر آن و اعتلاء کلمه توحید که متضمن تمام فضائل است بذل سعی کافی نموده و جانبازی و فداکاری محیر العقول در این راه نشان داده اند دیوان الادب نماینده فداکاریهای شگفت آمیز ائمه معصومین در نشر توحید و بیان احکام اسلام و تفسیر آیات قرآن و تدریس علوم و فنون اسلامی و ذکر مدایح و مناقب و فضایل و مآثر اهل و بیت عصمت و طهارت و مشحون بر مراثی و مبادی تاریخی و اخلاقی از آیات و اخبار و احادیث است که کمتر کسی توانسته احساسات علمی باین سادگی در قالب الفاظ بریزد .

دیوان الادب مشحون - توحید - نبوت - امامت - معاد فضیلت نفسانی و مناقب آل محمد (ص) و مثالب دشمنان آنها که در قرآن تعبیر بشجره طیبه و

خبیثه شده و همچنین چکامه عزاء یکصد و بیست بیتى در رد استدالات مولوى مى باشد.
 از خصائص حضرت ناظم معظم این است که مانند قصیده سرایان بزرگ
 پارسی و تازی قصاید بلند و چکامه های رسا بقوافی سخت و مشکل سروده اند و
 مهارت ادبی و استادی ایشان در نظم خود بارزتر از آن است که گفته شود چه
 آثارش از آفتاب مشهورتر است اگر مراد از نظم و تنظیم دیوان تنظیم کلمات
 و الفاظ و مسجع و مقفی نمودن عبارات باشد کار بس آسان و سهل است اما غرض
 ریختن يك سلسه احساسات و ادراکات علمی در قالب الفاظ کوتاه و رسا برای
 برگشت دادن دیگران در این احساسات باشد که در عین حال رعایت سجع و
 قوافی ادب و ادبیات بشود کار مشکل و از عهده هر کس ساخته نیست و لذا در میان
 چند نفر از شاعر فارسی زبان عده معدودی را میتوان از این طبقه دانست
 آقای علامه نه تنها در قصیده چکامه های رسا سروده اند بلکه در مثنوی و
 سایر فنون هم از شعرای دیگر عقب نیستند با آنکه مقام شاعری ایشان تقریباً
 تحت الشعاع مقام اعلی و مرجعیت معظم له است چون قریحه سرشار و طبع روان
 و احاطه بر لغات و سعه اطلاع و قدرت نظم و تسلط بر فنون ادب دارند در فراغت
 از کارهای تألیف و تدریس و رتق و فتق مهمام امور شرعی گاهی تفنناً به نظم می پردازند
 آقای علامه در شعر عربی بمراتب از فارسی مقتدرتر می باشند که اهل ادب
 ایشان را متنبی عصر خوانده اند و در عربی انواع و اقسام شعر سروده اند که اهل
 حجاز قصائد ایشان را قصیده عصمی یعنی مصون از هر خطا و لغزش ادبی شناخته
 و دست بدست داده با مراجعه به اشعاری که در مقدمه کتاب حکمت بوعلی الهیات
 جلد سوم چاپ شده و به جنک مولوی و بوعلی رفته اند و قصائدی که در مدح زینب
 و ام کلثوم و فاطمه معصومه قم سروده اند بهترین شاهد مقام ادبی و قدرت نظم

احساسات و ادراکات در قالب الفاظ فارسی و تازی ایشان است . اینک نمونه‌ای از اشعار معظم‌له که در دیوان‌الادب چاپ شده بنظر خوانندگان گرامی می‌رساند.

يك مبارزه علمی و بحث فلسفی در قالب ادبی ملای رومی از کسانی است که معتقد بوحدت وجود و وحدت موجود است و آقای علامه حائری از مبارزین جدی و سر سخت با معتقدین به وحدت وجود می‌باشند در این قسمت که ملای رومی بیان وحدت وجود کرده معظم‌له باهمان منطق مستدل خود به مبارزه برخاسته و بهمان سبك منظوم و همان وزن و قافیه پاسخ دندان شکنی بملای رومی داده چه معظم‌له معتقد به وحدت حقیقت محمدیه در جمیع کثرات می‌باشند تا دفع اشکال وحدت وجود و وحدت موجود را مینماید و اینک بیان منظوم ملای رومی را نقل میکنیم و پاسخ آنرا از مؤلف محترم (علامه) از نظر خوانندگان می‌گذرانیم



بنیاد محقق طباطبائی

قطعه مولوی



دل برد و نهان شد	هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد
که پیر و جوان شد	هر دم به لباس دگر آن یار برآمد
غواص معانی	گاهی به دل طینت صلصال فرورفت
رایش به جهان شد	گاهی زتک که گل فخار برآمد
خود رفت به کشتی	که نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق
آتش گل از آن شد	که گشت خلیل و زدل نار برآمد

یوسف شدو از مصر فرستاد قمیصی
از دیده یعقوب چو انوار بر آمد
حقا که همو بود که اندرید بیضا
در چوب شد و بر صفت مار بر آمد
میگشت دمی چند بر این روی زمین را
عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد
فی الجمله همو بود که می آمد و میرفت
تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد
منسوخ چه باشد چه تناسخ که حقیقت
شمشیر شد و از کف کرار بر آمد
نی نی که همو بود که میگفت انا الحق
منصور نبند آنکه بر آن دار بر آمد
رومی سخن کفر نگفته است و نگوید
کافر بود آنکس که بانکار بر آمد

روشن کن عالـم
تا دیده عیان شد
میگرد شبـانـسی
زان سحر کهـان شد
از روی تفـرج
تسبیح کنـان شد
هر قرن که دیدی
دارای چهـان شد
آن دلبر زیـبـا
قتال زـمان شد
در صورت بگـهی
نادان بگـمان شد
منکر مشویدش
از دوزخیهـان شد



پاسخ حضرت آقای علامه حائری به ملای رومی که یکصد و بیست و شش بیت است و در اینجا چند بیتی را بنظر خوانندگان میگذراند .



آن نور که از چشمه انوار بر آمد
خود جوهر فردی است که سیار بر آمد
هر نوع وجـود بیست بفصلی متقوم
زان صورت نوعیه ادوار بر آمد
در خاك فرو رفت و بر آورد گل از گل
در آب شد و گوهر شهوار بر آمد
آن هسته یکتا که بدی اصل نخستین
خود دایره و مرکز و پرگار بر آمد
در عمق جهان اصل بسیط از همه سوریخت
کنشش جهت از محورش اقطار بر آمد
زد هندسه کون يك اندیشه وی نقش
تا سطح و خط و خال رخ یار بر آمد
این کثرت و آن وحدت نر روی حلول است
تا نسبت اشراقیش از کار بر آمد
عالم همه ماهیت و او سر وجود است
امر است خود او کز دم قهار بر آمد
تشکيك وجودی نبود این نه اصالت

هر سوی روان شد
زان کون و مکان شد
او فصل اخیر است
چون در دوران شد
بر شاخ ز—رد
بر تاج نشان شد
در پنجه ای—زد
اشکال کی—ان شد
زان عرض عریضش
کان نقطه عیان شد
از نقطه اول—ی
دل برد و نهان شد
یا نسخ و تناسخ
هر عین و عیان شد
در مرتبه ک—ن
تا روح روان شد
کی—ن ذات مقوم

چون جان اثرش در همه آثار بر آمد
 با آنکه جدا بود بود نفس تحقق
 سر یست مقنع که ز اسرار بر آمد
 این ربط و تعلق نتوان یافت بتصویر
 بی ربط نه این دارو نه دیار بر آمد
 آن وحدت سیاله در این سلسله گو کیست
 کز هر سرود دل راز در و دیوار بر آمد
 مستحفظ فعلیت نوع است چو علت
 نی اینکه به تغییر در اطوار بر آمد
 با کی نبود ده خرد و عالم انوار
 يك قوت نفسش چو باظهار بر آمد
 نه نوح بد او نوح بدو قائم و ثابت
 تا کشتی او از یم ز خار بر آمد
 یکدم بفضا بست و هوا کرد پدیدار
 و از جنبش نورش شرر نار بر آمد
 باز او دم دیگر زد و تن داد به جانها
 چارای خشبیج ز این مایه پدیدار بر آمد
 اندیشه نغزی شد و در مغز فرو رفت
 و آنکه بزبان رفت و بگفتار بر آمد
 بر کرسی زر روح الامین گفت که لایف

نه این و نه آن شد
 از پرت — و رویش
 قافصل جهان شد
 ربطی است الهی
 لولاك بی — ان شد
 جز ذات محمد (ص)
 چون در سیلان شد
 در عین افاضه
 بهمان و فلان شد
 باشندش مظاهر
 پس در لمعان شد
 چون جنس بفصلش
 و اندر جریان شد
 جان شد ترو تازه
 پیدا و نهان شد
 زیبا و خوش اندام
 و اینسان تن و جان شد
 تا یافت خ — دارا
 شکرش بزبان شد
 تا داد محمد (ص)

آری زرخش تیر شرربار برآمد
 منصور سردار که منصور نگردید
 میثم که محق بود هم از داربر آمد
 نه میثم و نه زید و نه منصور بد آن یار
 این باطل و حقی است که بسیار بر آمد
 که یار تو در هر بت و هر باطل و عاطل
 پس از چه به باطل سرانکار بر آمد
 انوار رسل گر چه صد و بیست هزارند
 چون ابر کزان رشته انهار بر آمد
 يك نوری از آن روی نشان بود چو خورشید
 کز دست ورخ و سینه اظهار بر آمد
 از آدم و از شیث و انوش آمده تانوح
 و از شیبہ و عبداله دلدار بر آمد
 دخت و هب آن سیده دوده زهره
 زاو سید کل احمد مختار بر آمد
 القصه، حمد (ص) همه چیز است، بدو چیز
 میزان دو عالم شد و معیار بر آمد
 در هجده ذی الحجه خورشید روی دست
 تا قطب ولایت شه ابرار بر آمد

کاب حیوان شد
 زان دعوی باطل
 بیری — ده لسان شد
 یسارت نشناسی ؟
 تاحق همه دان شد
 میگرد تب — دل
 خون بست و روان شد
 زان روی چ — کیده
 که ابر همان شد
 میگرد تلاء ل — و
 دارای نشان شد
 و افنگه به — به
 واز آمنه آن شد
 در فضل و کرامت
 پیک همگان شد
 چون ذات مهیمن
 هم قطب زمان شد
 بگرفت قمر را
 مالک به جهان شد

ران ماه ولایت ده ویک کو کبدری
 کنز عسکری آن قائم قهار برآمد
 علوی بگرفت فیض از پنجه بیالا
 زاین پاوسر ادواروهم اکوار برآمد
 چون من انامولاه علی هومولاه
 بر جلگه خم باد گهر بار برآمد
 هر چیز که آمد بود از این دو حقیقت
 از شمس مهیمن مه سیار برآمد
 غیرت کشدم گربت عیار شود یار
 محمود کجا چون بت عیار برآمد
 من را نه بمولا که گمانی است برومی
 شرح دلش از صالح احرار برآمد
 من با تو بفضل اله بت را نپرستیم
 معبود بحق از بت فرخار برآمد
 حیفاست از آن طلعت زیبا که بگوئی
 در چوب فرورفته و چون مار برآمد
 یک تازی از آن زلف بگسترد چوسایه
 اژدر شده چون تیر ز اوتار برآمد
 یارب بمحمد بعلی و به حسینش

چون عرش درخشید
 در پرده نهان شد
 سفلی زد گ—ر نیم
 بی نقص و زیان شد
 فرمود محمد (ص)
 چون مشک وزان شد
 ن—ز روی تشکل
 پس شمس زمان شد
 هر لحظه بشکلی
 یارم نه چنان شد
 دریا شناس—ی
 تا کشف نهان شد
 پس چون تو بگوئی
 تا کشف نهان شد
 با آن یسد و بیضا
 در دست شبان شد
 بر صفحه عالم
 بسته بگمان شد
 بگذر ز گناه—م

حیف است که گویند کنه کار بر آمد
تا تو بدلم جای کنی با رخ دلبر
دلدار کجا چون تو نگهدار بر آمد
صالح اگر این لؤلؤ پر آب نمی سفت
از دو زخیان شد
دست از تو ندارم
دل برد و نه ان شد
و این قطعه نمی گفت
تــا عقد لسان شد
کی سوره روم تو باقرار بر آمد

والسلام علی من اتبع الهدی

تهران - حسین عمادزاده



مقاله در حکم تدریس و تدریس کتب حکمت و کلام سؤالات جماعتی از
اهل فضل . از حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد صالح حائری
علامه مازندرانی مقیم سمنان مدظله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه المبحرین

شک نیست که بر هر عاقلی تحصیل علم و معرفت با اصول دین واجب است و اگر
استعداد دارد که ادله آنرا بفهمد واجب است نزد اهلش که عقاید ایشان صحیح
است و پیرو اباطیل و خرافات فلسفی نباشند درس بخواند و یقین کامل بدان
حاصل کند زیرا اصول دین تقلیدی نیست باجماع علما و عقلا و اما عوام الناس
که از فهم دلیل و برهان عاجزند واجب است بر ایشان تحصیل یقین و اعتقاد
جزمی به اصول دین و از حسن اتفاق و الطاف الهی بمفاد آیه کریمه (اَفِی اللَّهِ
شَكٌ فَاظِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآيَةُ فَطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ
صِبْغَهُ وَآيَاتٍ دِيكْرٍ وَحَدِيثٍ مُتَوَاتِرٍ كُلِّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ
اغلب عوام الناس مسلمان از سنی و شیعه خصوص اثنی عشری عقایدشان در اصول
دین مطابق واقع و صحیح و بطوری در ایشان محکم و راسخ است که اصلاً گوش
بتشکیك مشککین نمیدهند چه در معرفت الله و توحید و چه در نبوت خانم النبیین
و قرآن مجید که بوحی الهی بر او نازل شده و چه در حدوث عالم بعد از عدم
خارجی و چه در معاد جسمانی و چه در معراج جسمانی و چه در امامت و خلافت
امیر المؤمنین علیه السلام و امامت ائمه و عصمت هر يك و افضل بودن ایشان از جمیع
خلایق و یکی از بهترین گواه بر مقامات آل محمد همانا مفاد این فقره از فرمایش

امام صادق علیه السلام است و بحقهم اسئلك و اقسم و اعزم عليك و بالشأن الذى
لهم عندك و بالقدر الذى لهم عندك و بالذى فضلتهم على العالمين و باسمك الذى
جعلته عندهم و به خصصتهم دون العالمين و به ابنتهم و ابنت فضلهم من فضل العالمين
حتى فاق فضلهم فضل العالمين جميعا

و مفاد این کلمات مبارکه که مر کوز در نفوس عوام شعیه است بنحویکه به هیچ
شبهه ای نمیتوان آنرا متزلزل نمود و فی الحقیقه شخص عالم مبتلا به شبهات
است که باید کوششی بسزا نماید و با جمیع شبهات به نیروی بیان و قلم و افکار
منطقی مبارزه نموده ابطال و شبهات گروههای مختلف را هر چند با هزاران زرق
و برق باشد ریشه کن کند چنانکه حکما و متألهین و فقها و متکلمین چنین
کردند و کتب و آثارشان از بد و عصر درخشان اسلامی تا کنون بیادگار مانده
حتی علماء اسلام کتب حکمای عالیقدر یونان و روم را ترجمه نمودند و برومیان
که خود را وارث آن کتب میدانستند ولی هیچ بهره ای از آن نداشتند تدریس
و تعلیم فرمودند مانند کتب فیثاغورث که شاگرد سلیمان بن داود بوده و
چنانکه صدر المتألهین در اسفار نگاشته در تصفیه نفس بجائی رسیده که صورتهای
منطبعه در افلاك را برای العین مشاهده می نموده و الحان دلربای فلکی را
می شنیده و از روی آن چه علمها تدوین نموده و تدریس فرموده که در محاش در
تاریخ حکما مسلم و مسجل است و مانند سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و اسکندر
افرویدی و جماعت دیگر که احوال ایشان در تاریخ الحکما و دائرة المعارفها
مفصلا تدوین شده و ارسطاطالیس چنانکه بوعلی سینا راجع به علم منطق که
ارسطاطالیس تدوین نموده میگوید ارسطاطالیس گفته است ما بیخوابیها و رنجها
کشیدیم و علم منطق را تدوین نموده و ترتیب دادیم اگر نقصی و خـللـی بعد از

این در آن یافتند تکمیل و اصلاح نمایند و بوعلی سینا میفرماید بعد از او اینهمه کتب در منطق نوشته شده آیا کسی توانسته نقضی و خلیلی و خرده‌ای بر ارسطاطالیس گیرد یا چیزی که ارزش داشته باشد بر آن افزاید در صورتیکه بوعلی سینا ده جلد منطق شفا را نوشته سوای منطیات دیگرش مانند مسائل عشرینیه و جواب مسائل منطقیه شیراز و غیره بلکه مخصوصاً روایتی رسیده در رد کسیکه لعن بر ارسطاطالیس می‌نمود باینکه او و هم‌کنان او در یونان از انبیاء بودند و باید دانست که علماء اسلام کتابهای عالی در اصول عقاید و علم حکمت و کلام نوشته‌اند که سالها از کتب درسی در ایران و غیره است مانند شرح خواجه نصیر بر اشارات بوعلی سینا و مانند کتاب تجرید العقاید تألیف خواجه نصیر که شرحهای متعدد بر آن تألیف شده . مانند شرح فوشچی و کتاب شوارق الالهام تألیف ملا عبدالرزاق جیلانی که اینجانب بر آن تعلیقات مفصلی تألیف نموده بنام بوارق الافهام فی شرح شوارق الالهام و کتاب تسرید القواعد فی شرح تجرید العقاید تألیف فاضل اصفهانی و مانند کشف الحق و نهج الصدق تألیف علامه حلی که مرحوم سید شهید مرعشی بنام احقاق الحق که شرح مفصل بی نظیری بلکه معجزه آسا بر آن نگاشته که متضمن رد اباطیل و جسارت‌هایی است که در شرح فضل بن روز بهان است و مانند شرح علامه حلی بر تجرید مذکور که از کتب درسی خصوصاً در مدارس عالییه فرهنگی است و همچنین کتاب نهج المسترشدین فی اصول الدین که فاضل مقداد بر آن شرح به‌میار نفیسی نگاشته بنام تذکرة الواصلین فی شرح نهج المسترشدین که نسخه خطی این متن و شرح آن در کتابخانه اینجانب موجود است و فاضل مقداد در دیباچه شرح خود ستایش‌های پرارزشی از علامه حلی می‌نماید که لازم است بعضی از آنرا شناساندن علامه حلی بعموم جهانیان در اینجا تذکر

دهیم (شیخنا الاعظم و امامنا الا کرم و سیدنا الوحید و رئیسنا الفرید الذی فاق بعلمه
 علی علماء العراق و سار بفضلہ علی سائر الفضلاء علی الاطلاق او حد الدهر و
 فرید العصر سید علماء الاولین و الاخرین وارث علم الانبیاء والمرسلین المخصوص
 من الله تعالی بالنفس القدسیة و الکمالات الانسانیة جامع الفضایل و العواضل
 استاد الا و اخر والا وایل مشید قواعد الاسلام و المسلمین مستودع اسرار النبیین
 جمال الحق و الملة و الدین ابا منصور الحسن بن مولانا امام الافاضل او حد الدهر
 و فریده عصره سدید الملة و الدین ابی المطهر یوسف بن علی بن المطهر تغمدہ الله
 بغفرانه) و نیز شرح باب حادی عشر و لیلیہ علامہ مجلسی از مختصرات بسیار
 نفیس در اصول دین است

فصل در این کتب کہ نام برده شد و کتب دیگر طرفداری و حمایت از
 وحدت وجود و وحدت موجود بلکه از اصالت وجود نیست و بوعلی سینا در شفا
 اصالت مہیت را کہ ذات ہر چیز خارجی و حقیقت و طبیعت او است بر وجہی
 تقریر میکنند کہ معلوم میشود قول بہ اصالت وجود بین متفکرین تا قرن رابع
 نبوده و زمزمہ این احتمال در عہد خیام شدہ کہ در اثبات اصالت مہیت (ماہیت)
 رسالہای نگاشته کہ ما آنرا ترجمہ و در کتاب حکمت بوعلی سینا درج نمودیم
 و منتشر است و خیام در این رسالہ کسانی را کہ برای مفہوم وجود حقیقی و عینی
 قائل یا احتمال میدہند از جامعہ اہل علم و اہل فہم و دانش خارج میدانند و شیخ
 اشراق و قطب شیرازی در شرح حکمت الاشراق و در کتاب درۃ التاج و سایر محققین
 در کتب خود اصالت مہیت را مانند آفتاب روشن نمودند و مخصوصا فارابی در کتاب
 فصوص خود برہان متقنی بر آن اقامہ میفرماید و مادر کتب خود حکمت بوعلی
 سینا و ودایع الحکم فاضل زنوزی جای حرفی و جدالی برای اہل فضل باقی نگذاریم

و از آنچه باید گفت فرو گذار نمودیم مگر کسی از روی تعصب و یا عادت بتقلید کتبی که بعد از میرداماد انتشار یافته پرداخته و تصور نموده سخن ایشان در این مسئله وحی آسمانی است و بکتاب محققین دیگر مراجعه نکرده و براهین اصالت مهیت را از شدت عشقی که بلفظ وجود و مفهوم آن که جز ربط و اضافه نیست پیدا کرده اصلاً گوش براهین محققین فرامی دهد و فکر نمی کند که عقاید اسلامی و عقاید آل محمد صریحاً برخلاف آنست و مادر این صاحب به کوتاهی فرصت برای یادآوری از براهین اصالت و مهیت و دلائل بطلان وحدت وجود یعنی وحدت جامع حقیقی و سنخیت ذاتی بین وجود و اجبتعالی و وجود ممکنات نداریم ولی لازم میدانیم وجدان و وجدانیات آقایان و محسوسات ایشانرا که برأی العین در جمیع جواهر و اعراض و اقوال و احوال و افعال و کتابتها که احساس و مشاهده می فرمایند و در اطراف آن گفتگو مینمایند تذکر دهیم و ضمناً اشاراتی بکتاب الله مجید و گفتار امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه های خود و بعضی از فقرات ادعیه معصومین علیهم السلام اقتصار نمائیم که در جامعه اهل فضل بیاد گار بماند.

فصل

بیان وجدان و وجدانیات از هر عاقل و تصور کننده بدین خلاصه است که آن چه را تصور و تعقل و تخیل و توهم و تفکر و تدبیر و تذکر مینمائیم سپس به آن تلفظ میکنیم یا آنرا مینویسیم می بینیم فقط و فقط ذاتی از ذوات و طبیعتی از طبایع و نوعی از انواع و صنفی از اصناف و جنسی از اجناس و جوهری از جواهر و عرضی از اعراض از مقولات اعم از محمول بضمیمه یا خارج محمول و اعم از کلیات آنها یا افراد و جزئیات آنها میباشد و اصلاً توجهی بعنوان وجود نیست چه رسد به آنکه مفهوم وجود را عینی از اعیان خارجی و حقیقتی از حقایق در ظرف خارج و نقس الامر باشد

باشد تا زما اگر مفهوم وجود را تصور کنیم باز مانند تصور سایر مفاهیم و عناوین است
 آنهم اگر معنای حرفی نباشد که تصورش محتاج بمنقلب ساختن آن بمفهوم اسمی
 است . بنابراین آنچه تعقل میکنیم یا در قوه و اعمه یا خیال میآوریم یا بقوه حافظه
 میسپاریم جز ذاتی از ذوات و مباحثی از ماهیات نیست همچنین آنچه گفتگو می -
 کنیم در محاورات و آنچه می نویسیم در مکاتبات همگی ذوات اشیاء و ماهیات آنها
 است مگر بحثی در مفهوم وجود و احوال وجود و مسائل مربوطه به آن در میان آید
 چه در تصور یا تلفظ یا کتابت باشد و طرفه آنستکه در قرآن مجید از ابتدا تا پایان
 لفظ وجود بمعنای هستی و ایجاد که مطلوب ارباب وجود در این مقام است استعمال
 نشده بلکه این حروف (وج ود) از ریشه حروف وجدان که بمعنی یافتن است
 استعمال شده چون فوجد الله عنده و چون تجدونه مکتوباً عند کم و چون قل لا اجد
 محرماً از آنجمله این آیه است (والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه
 الظمان ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً و وجد الله عنده فوقیه حساب و الله
 سریع الحساب .

و چون آیه کما دخل علیها ذکر یا المجراب وجد عندها رزقا
 و چون آیه حتی اذا بلغ بن السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولاً
 و چون آیه ولما ورد ما مدین وجد علیه امة من الناس یسقون .
 و چون آیه ودخل المدينة علی حین غفلة من اهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان .
 و چون آیه الم یجدک یتیمافاوی و وجدک ضالاً فهدی و وجدک عائلاً فاغنی در
 سوره والضحی الی غیر ذلک .

فصل — ل

در اینجا یک نمونه کوچکی از قرآن یاد میکنیم که مشتمل است بر چند تعلیم

ء-الی . اول در دستورات اخلاقی در کیفیت برخورد بشخص کسور و فقیر و برخورد بشخص بی نیاز و در برخورد بمؤمنی که از خدای خود می ترسد و بسوی پیغمبر می شتابد

دوم . در بیان بلندی مقام و ارجمندی منزلت کتابهای آسمانی

سوم - در کیفیت خلقت انسان از آغاز انعقاد نطفه تا مرگ و قبر و حشر و نشر .

چهارم - در بیان روزی انسان و حیوان

پنجم - در احوال هول انگیز قیامت و حال اشقیاء و سعدا و اینها همه در

سوره عبس است که با نهایت اختصار متضمن علم اخلاق و مقامات کتب آسمانی و خلقت انسان و حیوان و علم النبات و کیفیت آفریدن ارزاق انسان و حیوان و اوضاع دنیا و آخرت است که اصول حقایق معاش و معاد و اخلاق و عادات و ادیان و ارزاق را از مبادی و نتایج بدون لفظ وجود و مفهوم آن می شمارد و ما اکتفا میکنیم بترجمه آیات بدو خلقت انسان تا رسیدن بآخرت و آفریدن طعام و روزی انسان و حیواناتش آنجا که میفرماید کشته و نابود باد انسان که چه چیز او را این اندازه بکفر و کفران رسانیده آیا ایزد متعال انسان را از چه چیز آفریده ، آری از نطفه ای او را آفریده و اندازه گیری فرموده آنگاه راه را بآسانی برای او آماده کرده آنگاه عمر او را سپری کرده و بقبر سپرده سپس بر طبق مشیت خود او را زنده نموده همین انسان است کاری را در آنچه مأمور بوده انجام داده نگاه کند انسان بطعام خود (تا عبرت گیرد) که ما آب را بـخاک ریختیم و زمین را شکافتیم و دانه را در آن رویا نیدیم و انگور و خوشه ها و شاخه ها ساختیم و درختهای زیتون و نخل خرما بر پا نمودیم و باغها و گلستانهای پر از اشجار و نباتات تشکیل دادیم و برای او میوه های گوناگون و برای چارپایان او علوفه های

سبز و خرم از خاک بر آوردیم تا او و چارپایانش زندگی کند و چون نفخه سوز که دل و گوش را می شکافد طنین انداز شد آنروز روزی است مرد از برادرش و مادر و پدرش و زوجه و اولادش فرار میکند و روزی است که هر کسی گرفتار کار خود و دچار احوال و احوال خویشتن است (و بکار دیگری هرچه عزیز باشد نتواند رسید) آنروز است که یکدسته از مردم با طلعت های درخشان و لبخندان خوشحال و خرم اند و دسته ای دیگر با روی های گرد آلود و قیره گون نمایانند ایندسته دومند که کافر و فاجر و تبه حال و بدکارانند و تمام قرآن از این قبیل است که اصول حساس از احوال موجودات را از جواهر و اعراض مجسم میکند بدون استعمال لفظ وجود یا توجه بمفهوم و مشتقات آن که کوئی چنین لفظی و چنین معنائی اصلا در عالم نیامده و واضعی آنرا در لغتی وضع نکرده یعنی بیان هر مطلبی و مقصودی بی نیاز از لفظ وجود و معنای آن است و بهیچوجه با آن سروکاری ندارد و برای بیان ارتباط آن با علت بهتر از لفظ وجود و خوشتر از معنای آن در دست دارد چون آفریدن و آوردن و آمدن و شدن و ظاهر ساختن و حصول و ثبوت و صدور و ماتند آن بلکه غالبا بی نیاز از ذکر این الفاظ هم هست مثلا میگوید (زید قائم) (السماء فوقنا) (الارض تحتنا) (الله خالق کل شیء) (محمد نبینا) (القرآن کتابنا) (علی امامنا) (ان الدین عند الله الاسلام) و غیر ذلک و هرگز گوینده نگوید (زید موجود یا حاصل قیامه) (یا السماء حاصل فوقنا) (والارض ثابت تحتنا) و نمازیکه میخوانیم از آغاز تا انجام جزوات و حقایق و طبایع و عناوین آنها چیز دیگر نیست آیا باز جای آنستکه عبرت نگیریم و یقین نکنیم که مفهوم وجود را حقایق اعیانی نیست و حقایق و اعیان مخصوص به ذوات اشیاء است و حقایق اعیانی هم اصلا لفظی و مفهومی همراه ندارد حتی اینکه

تکلمات متکلمین و کتابات نویسندگان باز همان حقایق است اعم از جواهر و اعراض مگر گفتگو یا نگارش در خصوص مباحث وجود یا یقین لفظی و لغتی باشد و همچنین جمیع اسماء الله حسنی چون الله ، رحمن ، رحیم ، علیم ، حکیم ، سمیع ، بصیر الی غیر ذلک بهیچوجه بمفهوم وجود که غیر از ذات و ماهیت است ربطی ندارد و توجهی اصلاً به آن نیست و اما آنچه گفته اند که اول چیزی که در ذهن می آید مفهوم وجود است و آن بر هر مفهومی و هر معقولی که تصور میشود مقدم است پس آن نه باین معنی است که اگر کسی که مثلاً تصور آب یا آتش یا انسان یا حیوان میکند اول باید تصور مفهوم وجود نماید بلکه باین معنی است که ظرف ذهن چون جایگاه هر مفهومی شد البته از آن تعبیر بموجود شدن آن در ذهن میشود یعنی ذهن ظرف ذات آن چیز گردیده و چون خواهد حکایت از این ظرفیت و تعقل نماید میتواند تعبیر به حصول آن چیز و وجود و ثبوت آن در ذهن کند نه اینکه ذهنش ظرف دو چیز است یکی ذات آن چیز دیگر حصول آن و وجود و نه اینکه مفهوم وجود را ابتدائاً باید تصور کند تا اینکه بتواند ذات چیزی را تصور نماید و اگر درست، دقت کنیم باید گفت انتزاع مفهوم وجود و حمل عنوان موجود و مرادفات آن از کائن و حاصل و ثابت و معقول و متصور و متخیل و متوهم و شده و آمده و مرادفات آن همگی بعد از تعقل و تصور ذوات و طبایع است زیرا که تعقل هر چیزی عبارت از احضار ذات آن چیز است در نفس یا نزد نفس نه احضار مفهوم وجود و احضار هر چیزی فعل نفس و عمل او است و ذات حاضر شده غیر از مفهوم وجود است و چون نفس تو احضار میکند مثلاً انسان یا حیوان را همانا احضار ذات انسان یا حیوان نموده نه احضار مفهوم وجود بلی البته تعقل که احضار چیزی در قوه عاقله است عملی است خارجی نفسانی

که نه قبل از وقوع این عمل مفهوم وجودی یا ایجادى در نفس حاصل میشود و نه آن ذاتیکه حاضر شده مفهوم وجود است بـلى بعد از حضور ذات در تصور البته میتوان گفت موجود در نفس است و این تعبیر همانا برای بیان حصول ذاتى و ماهیتى در نفس است و حصول آن ذات همان تعقل آن ذات است نه حصول دیگر چنانکه احضار چیزى در نفس احضار ذات آن چیز است در نفس نه احضار حضرات همچنین ایجادش در نفس ایجاد ذات آن چیز است نه ایجاد وجودش و همچنین ایجادش در خارج ایجاد ذات او است نه ایجاد وجود او و گر نه تسلسل لازم آید هم در احضار و ایجاد و هم در حضور و وجود بـلى چون هر چیزى در نفس یا در خارج حاضر شد گفته میشود موجود است و حاصل است پس اگر ادعا کنیم که قول حکما بـه اینکه نخستین مفهومی که در ذهن می آید مفهوم وجود است از قبیل اشتباه مفهوم بمصدق و اشتباه متأخر بمتقدم است درست گفتیم و اما آنچه در ادعیه نماز شب است (یا موجود فی کل مکان) مفهوم موجود باز بمعنای یافت شده است و حکایت مینماید از حضور و احاطه و معیت ذات واجبتهالی با هر چیز و هر یابندهای او را در هر مکان و زمان بیک نسبت می یابد و چه اندازه با ارزش است فرمایش حضرت صادق علیه السلام

لو ادلی حبل الی الارضین السفلی لوقع علی الله (این است که قرآن میفرماید هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شئی علیم و فرموده وهو معکم اینما کنتم و همچنین است لفظ یا موجود در دعای جوشن کبیر پس لفظ موجود و وجود بمعنای مفهوم وجود اصطلاحی که در مقابل عدم و معدوم است نیست علاوه بر آنکه لفظ موجود بحسب لغت متعدی است و بمعنای وجود داده شده و ایجاد شده است که اطلاقش بـه این معنی بر واجبتهالی غلط محض است و اما بمعنای اصطلاحی یعنی دارای وجود پس اگر مراد دارای مفهوم وجود باشد پس در مقابل هزاران اسماء الله حسنی و عناوین کمالات دیگر

بسیار بی ارزش است زیرا بسیار متوغل در عموم است مثل انیست که گفته شود
 بخداوند یا شئی بلی مضایقه‌ای نیست که قائلین به اصالت مهیت که مفهوم وجود
 را در جمیع ممکنات مفهومی انتزاعی و اعتباری می‌دانند آنرا در ذات واجب‌تعالی
 دارای حقیقتی اعیانی و خارجی و واقعی و نفس‌الامری بدانند چنانکه محقق
 لاهییدی که قائل به اصالت مهیت است در شوارق بدان اشاره فرموده و ما هم
 استنکافی از قبول آن در ذات واجب‌تعالی نداریم باین نظر که هر مفهومی که
 مناسبتی با کمالات از کمالات داشته باشد شایسته است که در ذات ربوبی جل‌سلطان
 دارای حقیقت خارجی باشد و مانند سایر حقایق و کمالات چون علم و قدرت و
 حیات و اراده و غیرها عین ذات واجب‌تعالی باشد و چون عالم معانی و مفاهیم اوسع
 از عالم الفاظ است چه بسیار از معانی و مفاهیم است که لفظ ندارد و در ذات الله
 دارای حقیقتی از حقایق کمالات است که عین ذات اوست در نهایت وحدت و
 بساطت اینها همه که گفته شد در عناوین ذهنیه در مقام تصور و تعقل بود که
 باستثناء مفهوم وجود اصطلاحی و مشتقاتش همگی عناوین ذوات و ماهیات است و
 در جمیع اقوال و احوال و اخلاق و اعمال و کتابتها و حرکات و سکانات و اجتماعات و
 افتراقات و تغییرات و تبدلات و ماده‌ها و صورتها بهرام و رسم در جمیع لغات اهل
 عالم بعنوان ذوات و ماهیات و طبایع است نه بعنوان مفهوم وجود و مراد فاش و
 باید دانست که لفظ (است و استین) که در جمله‌های فارسی و مانند آن آورده
 میشود همان مفهوم وجود و موجود است که فقط محض است که نه تنها قائلین به
 اصالت وجود و وحدت وجود آنرا بنام وجود اصطلاحی نام‌گذاری کردند بلکه
 آنرا بدون هیچ برهان قاطعی حقایقی اعیانی دادند که از ذروه عرش تا تخوم فرش
 آنرا پر کردند و باندازه‌ای راجع به این معشوق و محبوب خود یعنی عنوان
 وجود و موجود که جز بی‌ان صدور چیزی از علتش نیست غزل سرائی و شیرین

زبانی نظماً و نشرأ نمودند که هر ساده‌ای را فریب دادند به این‌که هر چه هست حقیقت وجود است و بطوری سخن را در این مفهوم عام بیچاره بی مغز و بی همه چیز در مقابل ذوات و حقایق و طبایع بسط دادند که در برابر جمیع اسماء الله و عناوین کمالات بوی و جمیع محاورات و مکاتبات و عناوین علوم و فنون و صنایع و اخلاق و اقوال و افعال و آنچه در جهان شده و میشود و آنچه در عالم آخرت است بساطی گسترده مساوی یا فراختر از جمیع اشیاء سپس برای آن مفهوم اسمی یا حرفی يك حقیقت اعیانی محیط عالم گیری ساختند و با ذات واجب تعالی آنرا یکی کردند و چون دیدند لازم است که فرقی بین واجب و ممکن و مانند آن باشد گروهی برای آن حقیقت مراتبی قرار دادند و آن مراتب را بمراتب فور تشبیه نمودند غافل از آنکه اگر پای تشکیك و مراتب در میان آمد مراتب قوت افزایش و کاهش می یابد و هرگز ایست نمیکنند لافل بر حسب فرض هم که باشد قابل ترقی و تنزل است پس لازم آید مرتبه وجود واجب تعالی صلاحیت داشته باشد قوی تر، دو برابر یا هزاران برابر شود یا چیزی از آن کاسته شود در صورتی که حقیقت واجب بایستی بر حسب فرض هم ترقی و تنزل و قوت و ضعف و کمال و نقص بدان راه نیابد و این معنی متصور نیست مگر بدو وجه

وجه اول آنکه حقیقت واجب هیچگونه سنخیت با حقایق وجودات ممکنات نداشته باشد و مباین صرف باشد اعم از آنکه حقیقتش که مجهول الکنه است غیر از حقیقت وجود باشد یا حقیقت وجود هم مانند حقایق کمالات دیگرش عین دانش باشد و وجه دوم آنکه وجود را حقایقی متباین باشد چه در واجب و چه در ممکن و حقیقت وجود در ذات واجب تعالی مختص به او بوده باشد و حقایق وجودات ممکنات متباین باشد چنانکه بمشائیه نسبت دادند یا آنکه مختلف بمراتب

باشد چنانکه به فہلوین نسبت داده شدہ اگر چہ واجب را ہم داخل در آن نمودند و دانستی کہ باطل است بہر حال عقیدہ اسلامی و عقاید آل محمد (ص) و کتاب و سنت و ادعیہ و خطبہ ہا و عقاید فقہا و محدثین از صدر اول تا کنون آنستکہ حقیقت واجبہ تعالی مابین حقایق مخلوقات از مجردات و مادیات حتی عقل اول و صادر نخستین و ارواح و انوار است و اطلاق موجود بر ذات ربوبی مانند اطلاق کائن و ثابت و مانند آن است چنانکہ وارد شدہ یا کائن قبل کل شئی و یا کائن بعد کل شئی و یا کائن مع کل شئی و یا مکنون کل شئی و همچنین لفظ کینون و کینونیت در ادعیہ از وجود واجبہ تعالی تعبیر شدہ و آنہا کہ از سنخیت بین حقیقت واجبہ تعالی و حقایق وجودات ممکنات فرار و استنکاف نمودند حقایقی متباین برای این معنای ربطی و یا حرفی قائل شدند و آنرا بمشائیکہ نسبت دادند تا حقیقت وجود واجب از سنخ حقایق وجودات ممکنات نباشد و این تعارف را کہ بخداوند تبارک و تعالی نمودند ممکن است این تعارف را ہم میان حقایق وجودات ممکنات نمودہ و ہمین تباین حقیقی را میان آنہا قائل شوند ملاحظہ نمائید برای این معنای نسبی چہ بساطہا گسترده اند کہ هیچ دلیل قاطعی بر اثبات حقایق اعیانی برای این مفہوم عام و اسمی یا حرفی نیست و مدعای بی دلیل را اساس مباحث بسیار قرار دادند و عقاید محمد و آل محمد را توجہ نفرمودند .

طرفہ دیگر اینستکہ در دعای صحیفہ سجادیہ موجودیت بہمین معنای متعارف اصطلاحی از ذات الہی بالصراحہ سلب شدہ چنانکہ سید سجاد در صحیفہ سجادیہ در دعای عرفہ چنین میگوید

انت الذی قصرت الا وہام عن ذاتیتک وعجزت الافہام عن کیفیتک ولم تدرك الا بصار
م - وضع اینیتک (انتک) انت الذی لا تحد فتکون محدودا ولم تمثل فتکون

موجودا) ولفظ موجود در اینجمله مشتق از وجدان بمعنای یافت شده نیست و
گرنه سلب از ذات ربوبی نمیشد.

واما موجود بمعنای ایجاد شده و موجود بمعنای تمثیل صورت مانند حصول
صورت معقولات در ذهن پس دانستی که از واجبتعالی در نفس منتفی است و ادراک و
ایمان و اعتقاد بواجبتعالی ربطی به تمثیل صورت ندارد و جمله و بطلعتک فی
ساعیر وظهورک فی جبل فاران در دعای سمات بمعنای تجلی انوار حق تعالی
است. نه بمعنای تمثیل تمثال و تشکیل مثال چنانکه سید سجاد فرموده و
لم تمثل فتکون وجودا

فصل

در بیان اصالت ذوات و ماهیات ممکنات بحس و رأى العین بدین خلاصه که ما
بالحس والعیان می بینیم آتش را یا آب و خاک و زمین و آسمان و افتاب و ماه و
ستاره و هیكلها و اعضاء چون گوشت و پوست و استخوان و غیر ذالک و نیز ادراک
میکنیم شیرینی و ترشی و سایر طعمها را و نیز میدانیم دارای روح و عقل و
حواس ظاهر و باطنه و غیر ذالک هستیم و هر يك از اینها ذات و ماهیت و حقیقت
و طبیعت است و اصلا نام وجود در آنها نیست و اگر کسی نام وجود را در
جمله ای که مشتمل بر ماهیات و ذوات است ضمیمه نماید غلط و خنده آور است
مثلا اگر بخواهد بگوید نماز خواندم و دعا کردم و به حج رفتم و احرام بستم و
مناسک حج را انجام دادم اگر بگمان اصالت وجود و اعتباریت این ماهیت هائیکه
در این عبارت است بگوید وجود من وجود نماز را وجود خواندن داده و وجود
دعا را وجود انجام دادم و وجود رفتن به وجود حج را وجود عمل داده و وجود
احرام را وجود بستن ، و وجود مناسک وجود حج را وجود انجام دادم آیا

مضحك و غلط نیست پس وجود چه اصالتی دارد که نمیتوان از آن تعبیر نمود
 و فقط بگمان ایشان باید بامر اعتباری گفتگو کرد و اما موجودیت هر چیزیکه
 از علت صادر شده پس دانستی که فقط حکایت از صدور و انتساب بسبب و علت
 است نه اینکه مراد بیان حقیقت وجود در آنچیز است که صدور از علت یافته و باز
 توضیحا بگوئیم که مراد از اصالت مهیت همانا حقیقت ذات خارجی است که
 مسمی و معنون است نه اسم و عنوان معقول یا ملفوظ یا مکتوب چه عناوین و اسامی
 و مفاهیم فقط برای اشاره بحقایق اعیان خارجی و واقعیه است و به این نظر است
 که حضرت صادق علیه السلام فرموده کسیکه عبادت کند اسم خدا را بدون مسمی
 (صاحب اسم) کافر است و کسیکه عبادت کند هم اسم و هم مسمی را مشرک
 است و کسیکه عبادت کند فقط مسمی را یعنی ذات خدا را که صاحب اسم است
 و اسم را اشاره به او قرار دهد و جاری نماید بر او موحّد است و نیز برای اینکه
 هر اثر مطلوبی را از صاحب اسم باید انتظار داشت نه از اسم و از عنوان او بهشام
 ابن الحکم فرموده ای هشام بدانکه خبز (نان) عبارت از اسمش که (خ-ب-ز)
 باشد بلکه خبز (نان) آن چیزی است که آنرا میخورند نه آن اسمی است که
 آنرا میگوئی بنابراین معبود حقیقتی صاحب اسماء حسنی است نه لفظ (الله و
 رحیم و رحمن و مانند آن) . .

فصل ————— ل

بهترین بیان برای اثبات واجب تعالی و اثبات عینیت صفات کمالیه با ذات
 اقدسش و بیان انشاء و ابداع او اشیاء را از کتم عدم همانا خطبه های امیر المؤمنین
 علیه السلام و ادعیه حضرت زهرا وائمه است مانند این فقرات از خطبه توحیدیه
 حضرت امیر علیه السلام . اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به

و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة بانها غیر الموصوف وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقط ثناء ، ومن ثناء فقد جزاه ، و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار اليه و من اشار اليه فقد جده و من جده فقد عده و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علام فقد اخلی منه کائن لا عن حدث ، موجود لا عن عدم (لفظ موجود در اینجا بمعنای حاصل و ثابت ازلی است) مع کل شیئی لا بمقارنه و غیر کل شیئی لا بمزایله (این جمله مغایرت ذاتی را بین واجب و حقایق ممکنات میرساند) فاعل لا بمعنی الحركات و الالة ، بصیر اذلا منظور الیه من خلقه ، متوحد اذلا سکن یستاءنس به ، ولا یستوحش لفقده انشاء الخلق انشاء ابتداءه ابتداء تا آنجا که راجع به خلقت عالم اجسام میفرماید ثم انشاء سبحانه فتق الاجراء و شق الارحاء و سکائك الهواء فاجری فیها ماء متلا طماً تیاره مترا کما زخاره ، حمله علی متن الريح العاصفه ، و الزرع القاصفه ، فامر بها برده و سلطها علی شده ، و قرنها الی حده الهواء من تحتها فیتق و الماء من فوقها دفیق . حاصل مضمون خطبه مزبوره یعنی بعد از آنکه قادر متعال فضا و هوا و اقطار و کناره های فضا و هوا را آفرید فضا را شکافت و شکافهائی در آن قرار داد و هوا را تقطیع فرمود و کچه ها و معبره های در هوا تشکیل داد سپس در آن شکافها و معبرها دریای آبی را بجریان انداخت که موجهای آن متلاطم و در جنبش بوده و رویهم رفته و مترا کم میشده و این دریا را حمل فرمود بر پشت بادی که سخت و زنده و دارای نهیب مهیب و شکننده بود آنگاه فرمان داد باد را که آب دریا را از جریان و تجاوز باطراف باز دارد و باد را مسلط نمود بر نگاهداری آن دریا و راه آب را از ریزش و سرازیر شدن آب بست و آنرا در مقر خود نگاهداشت تا از هم

نیاشد و باطراف سرازیر نشود و آنرا بحدودیکه برای آن معین بود مقرون فرمود که ایست کند یعنی آنرا کره‌ای معلق قرار داد و بقدرت حق تعالی هوا از زیر آن دریا شکافته شد (یعنی برای گنجانیدن موجودات دیگر در آن) و آب آن (دریا از بالای باد در جنبش بود) بدون تعدی و تجاوز بجوانب جو و فضا) تا آخر خطبه و در خطبه دیگر حضرت امیر چنین است: عظیم العظمة لایوصف بالعظم کبیر الکبریاء لایوصف بالکبر ، قبل کل شیئی لایقال شیئی قبله ، بعد کل شیئی لایقال شیئی بعده ، شیء الاشیاء لایهمة ، دراک لایخدیعه ، بتجهیره الجواهر عرف آن لا جوهر له ، وبتشعیره المشاعر عرف آن لامشعر له ، (و این جمله باصراحه دلالت دارد که حقیقت هر چیزی نباید در ذات آفریننده آنچیز باشد یعنی هیچگونه سنخیت بین ذات واجب تعالی و بین حقایق ممکنات نیست) (و حقیقت واجب تعالی بی نظیر و منحصر در اوست و علم و قدرت بر هر چیز عین ذات او است)

ضاد النور بالظلمه ، والیمن بالبلل ، والصد بالحرور ، والنخن باللین ، مؤلفا بین متعادیاتهما ، ومفرقا بین متدانیاتهما ، دالة بتألیفها علی مؤلفها ، و بتقریقها علی مفرقها وانصاف اینست که در معرفه الله چه در ذات و چه در صفات و چه در اسماء بهتر و بالاتر از محکّمات قرآن مجید و خطبه‌ها و ادعیه ائمه نداریم و همچنین در حدوث حقیقی عالم و مسبوقیت آن بعدم بروجه حقیقی نه به حدوث ذاتی و نیز در افعال الهی بدون ماده و مدت و در مابین ذاتیه بین ذات ربوبی و ذوات ممکنات با احاطه و معیت از لیه و ابدیه بجمیع اشیاء بدون تاریخ و تدرج و انتظار لا حق در سابق و انتظار فردا مثلا در امروز و همچنین در اختیار ذاتی بدون ایجاب و سایر مسائل مربوطه بمعرفت الله و معاد جسمانی و معراج جسمانی بدون

هیچگونه تأویل در ظواهر عقاید اسلامی و در آیات محکّمات و همچنین در امامت
ائمّه معصومین و خلافت حقّه ایشان و وجوب وجود حجت در هر عصر و خلافت
قائم و ظهور او بعد از غیبت و تأثیر او باذن الله در حفظ نظامات دینی و دینوی
و جلوگیری از انعقاد اتفاق جمیع عقلا و بر خطا و بر باطل در اصول و فروع و بر
مذاهب باطله از جمیع ملل جهان از فرمایشات پیغمبر و ائمّه و خطبه‌های حضرت
امیر و صحیفه‌های سجادیه که امروز به صحیفه نهم رسیده و جمع‌آوری شده و رو
بافزایش است

نا گفته نماند اختلاف نظر در مسائل علمی چه عقلی و چه نقلی مستلزم
سؤ نظری به علمای مخالف نخواهد بود و جایز نیست هیچگونه اسائه ادبی نسبت
بایشان شود چه اشتباهات علمی میان بزرگان بسیار است بنابراین عده‌ای از
بزرگان حکما و متکلمین که در حدوث عالم اکتفا بحدوث ذاتی فرمودند یا
در معاد جسمانی قائل به اعاده جرّ اول عینا نشدند و از روی شبهه امتناع اعاده
معدوم قائل به اعاده مثل بدن یا فرض بقاء روح گردیدند یا قائل بوحدت
حقیقت وجود و تفاوت آن بمراتب در واجب و ممکن گشته همگی معذورند .

بنابراین کسی گمان نکند که نسبت بمقام شامخ صدرالمتألهین و اتباع
او یا بمقام ارجمند مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری اعلی الله مقامها سؤ نظری باشد
رحمت الله و بر کاته علیهم و علی جمیع عباد الله الصالحین بمحمد و اله الامّ جار مفا تیح الحکم
و مصابیح الظلم اسبغ الله علیکم النعم و اجزل لکم القسم و السلام علیکم
و رحمت الله و بر کاته . پایان
دزفول - تیر ماه ۱۳۴۸

